



سید قطب سردمدار جریان تکفیری است/ رفتار آیت الله سیستانی نمونه ای برای علمای جهان اسلام

یک عضو شورای علمی دانشنامه اسلام معاصر گفت: سردمدار جریان تکفیری سید قطب است که نظریه حاکمیت و جاهلیت را سامان داد و اعلام کرد اسلام هیچ نسبیتی با هر آنچه در روی زمین می گذرد، ندارد، زیرا هر چه هست جاهلیت است، جاهلیت مدرن.

یک عضو شورای علمی دانشنامه اسلام معاصر گفت: سردمدار جریان تکفیری سید قطب است که نظریه حاکمیت و جاهلیت را سامان داد و اعلام کرد اسلام هیچ نسبیتی با هر آنچه در روی زمین می گذرد، ندارد، زیرا هر چه هست جاهلیت است، جاهلیت مدرن.

"مجید مرادی" دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه سن ژوزف بیروت و عضو شورای علمی دانشنامه اسلام معاصر در گفتگو با مهر گفت: موضوع تکفیری ها از مسائل چند ضلعی روزگار ماست و هر کوششی برای پرتو افکندن بر ابعادی از این موضوع می تواند راهگشا باشد و از خطاها بکاهد. آنچه موضوع سلفی گری یا نوسلفی گری را به کانون توجهات کشانده تشدید حضور نظامی آنها در سوریه، عراق و لبنان در سال های اخیر است.

اگر نام ها و عناوین برایمان اهمیت داشته باشد و صرفا به مسماها ننگریم و به نام حقیقی اشان توجه کنیم به نظر می رسد که اصلا به میان آوردن عنوان سلفی برای نامگذاری شورشیانی که درصدد احیای خلافت اسلامی هستند ناروا و نابجاست. سلفی گری معادل اسلام سنتی است و هم در شیعه و هم در اهل سنت هست. سلفی گری یعنی التزام و توجه به فهم پیشینیان از نص دینی و در پیش گرفتن نهج و روش دینداری و تدینشان. بنابراین اسلام تاریخی، بستر سلفی گری را فراهم کرده و احترام به رای پیشینیان و پیشکسوتان ریشه در سنت های ما دارد و خود همین تبدیل به هژمونی شد و یا سلطه گذشته و گذشتگان بر اکنونیان.

اسلام سنتی شیعی و سنی بر فهم پیشینیان متکی است و جالب است که آن قدر که به فهم پیشینیان از نص دینی توجه دارد به فهم خود نص توجه ندارد و گویا هراس دارد از اینکه با نص به صورت مستقیم مواجه شود. همواره نگاه می کند ببیند که پیش از او چه گفته اند و اگر جز این نگفته اند نه از آن رو بوده که نمی فهمیده اند، بلکه برای این که حق مطلب جز این نمی توانسته باشد. بنابراین من معتقدم که اسلام سلفی یا اسلام سنتی بیشتر آب را از بستر رودخانه می گیرد تا از سرچشمه.

من در این جا قصد مدح و ذم ندارم بلکه تیپ ایده آل این سبک و نمط را بر می شمارم و ممکن است کمی غلو در این تعریف باشد که برای تقریب به فهم مناسب است. این اسلام سنتی را که عنوان سلفی اش بیشتر به تن اهل سنت می چسبد در الازهر و زیتونه و حوزه علمیه نجف و قم مشاهد می کنیم. این اسلام سنتی در طول قرون حافظ دین مردم بوده و شعائرشان را اداره کرده و به زندگی مردم نظم و نسقی دینی داده و به عنوان حوزه ای میانه یا بخشی از جامعه مدنی در منطقه حائل قدرت سیاسی و جامعه قرار داشته است.

* نوسلفی گری از کی و کجا سر بر آورد؟

مرادی: نوسلفی گری در جهان عرب و میان اهل سنت در نتیجه اوضاعی پدید آمد که اسلام سلفی دچار بحران کارآمدی شد. دیگر آسوده بر کنار چو پرگار ماندن میسر نبود و متغیراتی در میان آمده بود که باید تکلیف ها در برابر آن مشخص می شد. این مسائل سیاهه ای از مسائل و دشواره ها را در بر می گیرد. از استعمار و اشغال سرزمین های اسلامی و واپس ماندگی و تحجر و خرافه زدگی و صوفی مآبی و تصوف تا صهیونیسم و تهاجم فرهنگی غربی و هویت و به تعبیر دیگر اشغال ارزش ها را در بر می می گیرد.

این اوضاع سبب شد تا نو سلفی گری سر بر آورد این نو سلفی گری در خارج از رحم سلفی گری شکل گرفت هر چند چهره هایی سلفی هم با گسست از اسلام سلفی بدان پیوستند. یکی از برجسته ترین چهره های نوسلفی گری در جهان اسلام سید جمال است. او از موضعی دینی به مساله عقب ماندگی مسلمانان پرداخت و کوشید تا اصل اجتهاد را احیا و کار آمد کند و در جریان زندگی مردم از طریق این اجتهاد نوین، تحولی ایجاد کند. می کوشد تا جایگاه عقل و علم و اهمیت ترقی را در کانون توجهات قرار دهد و نابسندگی شیوه اسلام سنتی را در معالجه اوضاع نشان دهد. نو سلفی می خواست نشان دهد که نص دینی را باید به گونه ای فهمید که با عصر و زمانه تناسب داشته باشد و سرزمین های اشغالی را آزاد و استعمار را نابود و عقب ماندگی را زایل و جامعه را شکوفا کند و البته همه اینها در سایه شریعت و در چارچوب معیارهای اسلامی است.

تا این مرحله هنوز سخن از اصلاح است و پیراستن جامعه از خرافات و واپس ماندگی و تحجر و ترغیب به علم و عقل و ترقی. جند غرب هم منفور نبود بلکه مثال زنده ای از پیاده شدن ارزش های اسلامی هر چند در جامعه ای نا مسلمان دانسته می شد. این نسل نوسلفی چهره های برجسته ای مانند شیخ محمد عبده و رشید رضا هم دارد. اما آخرین چهره برجسته اش حسن البنا است که نقطه فاصل میان نوسلفی گری و اسلام جهادی قرار می گیرد.

*بنابراین استعمار و عقب ماندگی انگیزه های اسلام نوسلفی را تشکیل می دهند؟

مرادی: بله درست است که امروزه عنوان سلفی ها برای گروه های تندرو و شورشی به کار می رود، اما باید بدانیم هر سلفی ای، شورشی نیست. برای تمییز و تمایز می توان سلفی عبادی و سلفی جهادی را از هم تفکیک کرد.

در هر جا می بینیم عنوان سلفی برای این گروه های جنایتکار آدمکش به کار می رود باید بدانیم که مقصود، سلفی های جهادی هستند که برخلاف نوسلفی ها که نهایت کاربرد جهادشان در مقابل استعمار اشغالگر بود، معتقدند که اساسا جهان یکسره در جاهلیت گرفتار آمده و آنان هم که خود را مسلمان می خوانند، مسلمان واقعی نیستند و فقط در شناسنامه مسلمان هستند. و تا زمانی که خدا بر همه مناسبات بشری از سیاست و اقتصاد و اجتماع و به ویژه در عرصه نظام سیاسی حاکم نشده است، سخن گفتن از کشوری اسلامی و جامعه ای اسلامی، بیهوده است.

وقتی این جماعت ها خود را جماعت اسلامی می نامند، از باب صفت حصری است و نه صفتی عام که یکی از مصادیقشان خودشان باشند. جماعت اسلامی به باور این جماعت، یعنی این که ما مسلمانیم و نه دیگران.

*مهم ترین مدعیات این جریان چیست؟

مرادی: از این جاست که وارد مرحله معروف به بنیادگرایی اسلامی یا افراط گرایی اسلامی می شویم. سردمدار این جریان، سید قطب است که نظریه حاکمیت و جاهلیت را سامان داد و اعلام کرد اسلام هیچ نسبتی با هر آنچه در روی زمین می گذرد، ندارد، زیرا هر چه هست جاهلیت است، جاهلیت مدرن. اصول اساسی اندیشه سید قطب عبارت است از:

1- ورشکستگی غرب: سید قطب با لحنی قاطع و مطمئن از پایان غرب سخن می گوید و از این که هم دموکراسی غربی دچار ورشکستگی شده و هم اردوگاه شرق. و مارکسیسم که در آغاز، بسیاری را در شرق و حتی غرب به خود جذب کرده بود در حال فروپاشی است، چرا که با طبیعت فطرت بشری و اقتضائات آن منافات دارد.

2- تکفیر جوامع اسلامی: وی بر آن است که مسلمانان برای پر کردن خلأ ناشی از کار افتادگی غرب شایستگی ندارند. زیرا مفهوم لا اله الا الله در زندگی شان، عملا ترجمه نشده است. وی به صراحت جوامعی را که اکنون به عنوان جوامع اسلامی شناخته شده اند، جوامعی جاهلی می داند. و غیر از جوامع غیر اسلامی، تمام جوامع اسلامی ای را که قوانین و ارزش ها و عادات و سنت هایشان را از غیر خدا گرفته اند جاهلی اند. وی هدف جنبش اسلامی را بازگرداندن مسلمانان به اسلام می داند و ادعا می کند مردم، مسلمان نیستند چنان که ادعا می کنند زیرا جاهلیت را می زنند. نه این اسلام است و نه اینان مسلمان! حالا بهتر می توانیم سر نخ این جریان تکفیری آدمکش را در یابیم.

3- اسلام زلال، اسلام صدر اول است و نه اسلام سنتی سلفی: سید قطب از نسل صحابه یاد می کند که همانند آنان، دیگر در تاریخ تکرار نشده است. سید قطب این نسل را دست پرورده پیامبر اسلام(ص) و نسلی با دلی ناب، عقلی ناب، انگاره ای ناب، احساسی ناب و تکوینی ناب و نیالوده به هر عامل دیگری غیر از متد الهی قرآن می داند. و راه حل را در بازگشت به این نسل می داند. البته عصر طلایی سید قطب تنها عصر خلافت خلیفه اول و دوم است و نه همه خلفای اربعه. وی به عثمان و سیاست های ضد سوسیالیستی اش می تازد. و تاکید وی بر این است که فقط دوره دو خلیفه اول و دوم دوره طلای اسلام است. راز استثنای دوره خلافت امام علی (ع) از سوی سید قطب را من نفهیمده ام که چیست، زیرا بسیاری از سوسیالیست های عرب امام علی(ع) را طلایه دار سوسیالیسم اسلامی می دانند!

سید قطب با بی اعتنائی به امامان مذاهب خواهان رهایی از تمسک به تفسیر گذشتگان از نصوص دینی می شود و سلطه تاسیسی امامان مذاهب را بر نمی تابد. بدین گونه وی پرشی تاریخی می کند به صدر نخست.

4- ضدیت با فقه: سید قطب بر آن بود که فقه در نتیجه انحطاط و رکود جوامع اسلامی دچار رکود شده است. پس باید به شریعت برگردیم.

5- ضدیت با فلسفه و عقل: وی بر آن است که پس از آن در دوره طلایی سرچشمه ها به هم آمیخت و دوغ و دوشاب با هم قاطی شد. فلسفه یونان و منطق یونان و افسانه های پارسیان و انگاره هایشان و دیگر رسوبات تمدن ها و فرهنگ های دیگر به این چشمه وارد شد و با تفسیر قرآن و علم کلام و فقه و اصول هم در آمیخت. همین آمیختگی چشمه ها با یکدیگر عامل اساسی اختلاف آشکار میان نسل نخست و دیگر نسل هاست.

*راه مقابله با جریان تکفیری چیست؟

مرادی: مسئولیت مشترک علمای اسلام از شیعه و سنی این است که بدانند این جریان تکفیری، نه تنها خارج از مدارس سنتی سر برآورده اند، بلکه خارج از مذاهب اسلام اند. اینها امامان مذاهب را به رسمیت نمی شناسند و درک و فهم خود را بسی بالاتر از آنان می شمارند. بنابراین راهکار اول تقویت همین مذاهب سنتی محافظه کار است که بیش از هزار و سیصد سال عهده دار حفاظت از دین بوده اند و آرامش و استقرار جوامع اسلامی را رقم زده اند.

خوشبختانه تاریخ اسلام جز در برهه هایی مانند زمانی که وهابیان، دست به جنایاتی علیه شیعیان عتبات عالیات زدند، شاهد کشتارها و جنگ های وسیع مذهبی نبوده است. در جریان جنایاتی که گروه های تکفیری در سوریه داشته اند، در پاره ای موارد، اهل سنت با مشاهده تلاش گروه های تکفیری برای شناسایی و تصفیه خونین شیعیان، مدارک هویتی خود را در اختیار شیعیان هم ولایتی خود قرار دادند تا از کشتارشان جلوگیری کنند.

می دانیم که در جریان جنبش مشروطه ایران که گروهی نادان به محله یهودیان تهران حمله کرده بودند و قصد کشتن و غارت را داشتند، با واکنش علمای بزرگ تهران مواجه شدند و گفته شده که یهودیان تهران به منازل علما پناهنده شدند. این تعامل علمای ما با یهودیان است، تا چه رسد به برادران هم کیش ما، که به تعبیر آیت الله سیستانی نگویند برادران اهل سنت بلکه آنان خود مایند.

در طی یک دهه که از سرنگونی صدام می گذرد، رفتارهای آیت الله سیستانی در عراق نمونه آن چیزی است که از یک عالم و رهبر دینی مسلمان انتظار می رود. خواهش من از دیگر علمای بزرگوار شیعه این است که همانند آیت الله سیستانی خود را در وسط میدان فرض کنند و فرض کنند که در محیطی مختلط از پیروان مذاهب مختلف زندگی می کنند. وی نقش پدری را برای همه عراقی ها ایفا می کنند. فتوای اخیر وی هم در حقیقت در دفاع از جان و مال و ناموس اهل سنت صادر شد و نه در دفاع از شیعیان و این سند افتخاری برای علمای اسلام است که قدرت فتوایشان را در استخدام منافع طایفه ای منحصر نکرده اند.

اعلامیه سال گذشته الازهر در محکومیت گروه های تکفیری قدم بسیار بلندی بود که حقیقتاً نشان داد که این پایگاه پر فروغ اسلام سنی هم چنان مناره وحدت و اعتدال و حکمت است و شایسته نمایندگی اسلام سنی. اگر کسی آن بیانیه تاریخی را مطالعه کند و نداند که از سوی الازهر صادر شده است گمان می کند نویسنده آن یک عالم شیعه بوده است و نه شیخ الازهر.

بازیافت اختلافاتی که قرن ها از آن می گذرد، در شرایطی که آتش فتنه های تکفیری ها بخش های وسیعی از جهان اسلام را در بر گرفته است، نه درست است و نه به مصلحت. فتنه هایی که اکنون از سوی بدخواهان و دشمنان اسلام در منطقه به راه افتاده است، بزرگ تر از آن است که دولت ها به تنهایی قادر به خاموش کردن آن باشند.

در ماجرای دستگیری سربازان ما در بلوچستان، یکی از سایت ها به نقل از گروگانگیران نوشته بود که این اقدام در پاسخ به اهانت آیت الله مصباح یزدی به خلیفه سوم است. در حالی که ایشان هیچ اهانتی را به خلیفه مرتکب نشده بود و تنها نقد ساده ای به تجربه حکومتی اش بیان کرده بود. پس از آن من یک مطلبی در سایتی عربی نوشتم و گفتم که سخن آقای مصباح یزدی اصلاً توهین نبوده و قابل مقایسه با انتقادات گزنده سید قطب نیست. ملاحظه می کنید چقدر حساسیت ها زیاد است. منتظرند بهانه ای پیدا کنند.